و چون موسى، خشمناک و اندوهگین به سوى قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من چه بد جانشینى براى من بودید! آیا بر فرمان پروردگارتان پیشى گرفتید؟ و الواح را افکند و [موى‌] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. [هارون ] گفت: « اى فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزى نمانده بود که مرا بکشند؛ پس مرا دشمن‌شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده. (150) [موسى‌] گفت: «پروردگارا، من و برادرم را بیامرز و ما را در [پناه‌] رحمت خود درآور، و تو مهربانترین مهربانانى.» (151) آرى، کسانى که گوساله را [به پرستش‌] گرفتند، به زودى خشمى از پروردگارشان و ذلّتى در زندگى دنیا به ایشان خواهد رسید؛ و ما این گونه، دروغ‌پردازان را کیفر مى‌دهیم. (152) و[لى‌] کسانى که مرتکب گناهان شدند، آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند، قطعاً پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربان خواهد بود. (153) و چون خشم موسى فرو نشست، الواح را برگرفت، و در رونویس آن، براى کسانى که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتى بود. (154) و موسى از میان قوم خود هفتاد مرد براى میعاد ما برگزید، و چون زلزله، آنان را فرو گرفت، گفت: «پروردگارا، اگر مى‌خواستى، آنان را و مرا پیش از این هلاک مى‌ساختى. آیا ما را به [سزاى‌] آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند هلاک مى‌کنى؟ این جز آزمایش تو نیست؛ هر که را بخواهى به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهى هدایت مى‌کنى؛ تو سرور مایى؛ پس ما را بیامرز و به ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگانى.» (155)